



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم

کارگاه داستان

نقد منطق با حقیقت

کامران پارسا نژاد

می‌رود منتقد، چونان نویسنده، صاحب ایده باشد؛ و فراتر از متن به طرح مسئله بپردازد، و از قدرت خلاقیت و ابتکار والایی برخوردار باشد. در حقیقت، منتقد ادبی، جدا از اشراف داشتن به فنون تحلیل ادبی و آشنایی با نظریه‌های مطرح شده ادبی، باید بر مبحث مطرح شده در اثر مورد نقد، تسلط داشته باشد. در چنین شرایطی است که منتقد می‌تواند متون ادبی را از جوانب مختلف بررسی کند، و در این ارتباط، کوچک‌ترین و جزئی‌ترین مسائل را مدنظر داشته باشد.

جریان‌سازی در زمینه‌های ادبی، اجتماعی و فرهنگی، یکی دیگر از وظایفی است که بر عهده منتقد مدرن گذاشته شده است.

لازم به ذکر است که برخی می‌گویند: منتقدین با انتخاب آثار برتر و بی‌توجهی به آثار ضعیف، به نوعی می‌توانند جریان مناسبی در زمینه‌های یاد شده به‌وجود آورند و به تدریج سطح مخاطبان را بالا ببرند.

البته باید به این مسئله هم توجه داشت که عده‌ای هم وجود دارند که نقد ادبی را یک علم نمی‌دانند؛ و بر این باورند که منتقد، به هر حال تحت تأثیر عوامل مختلف قرار می‌گیرد، و نمی‌تواند به طور مطلق و محض، قضاوت کند، طبق نظر آنها، تعصب، بغض، منافع مالی، وحشت، قومگرایی و... عواملی هستند که بر کار نقد تأثیرگذار بوده، روند اصلی آن را تغییر می‌دهند.

در هر صورت، در خصوص شیوه‌های مختلف نقد ادبی، ایده‌ها و طرح‌های بسیار زیادی مطرح شده است؛ که نمی‌توان همه موارد گفته شده را در یک مقاله کوتاه جمع‌آوری کرد. زیرا چنین مبحثی، خود در گونه و شاخه گسترده‌ای، تحت عنوان «نقد‌شناسی» قرار می‌گیرد. فقط باید به این نکته مهم توجه داشت که معیارهای سنجش آثار ادبی، با گذشت زمان، تغییر می‌یابند. یعنی در هر دوران و برهه از زمان، سلاطین مردم دگرگون می‌شود، نوع نگرش آنها به زندگی، رویدادها و جهان هستی، تغییر می‌یابد، و توقعات آنها دچار تحول می‌گردد. همچنان که امروزه، در عرصه ادبیات داستانی، مردم به راحتی، هر حادثه و کنش داستانی را نمی‌پذیرند. در صورتی که در گذشته، مردم به راحتی بسیاری چیزها را توجیه می‌کردند.

در گذشته اگر دو شخصیت داستانی با یک نگاه عاشق یکدیگر می‌شدند، امروزه طرح این موضوع، باعث خنده مخاطب می‌شود. از این رو، معیارهای تحلیل آثار ادبی، با توجه دورانه‌های مختلف تغییر می‌یابد؛ و در این امر، مسائل مختلفی چون تحولات عظیم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی، و پیشرفت‌هایی که در عرصه تکنولوژی و صنعت روی می‌دهد، تأثیرگذارند.

جدا از این، نوع نگرش حاکم بر هر دسته، جامعه و ملت، عمیقاً در شیوه نقد ادبی تأثیرگذار است.

آن چنان که در هر کشور، به دلیل وجود هنجارها و اعتقادات و فرهنگ متفاوت، شاهد نقدهای متفاوتی هستیم. در صورتی که ممکن است حتی یک موضوع ثابت نیز مورد تحلیل قرار گرفته باشد. در اینجا صحبت از ارزش‌هاست؛ که در اقصا نقاط مختلف جهان، متفاوت است. شاید به همین دلیل باشد که بعضیها

ادوار دست‌نویس چنین اظهار می‌کنند که متون ادبی، در بند مقتضیات زمان و مکان و حتی جامعه هستند. وی به صراحت می‌گوید: آنها در این جهان تولید می‌شوند، و از این جهان هستند. او همین مصداق را به منتقدین و خوانندگان آثار نسبت می‌دهد، و می‌گوید همه جزئی از این هستی هستیم، و نمی‌توان چیزی را فراسوی هستی تصور شد.

نقد ادبی چون ابزاری است در دستان منتقد، تا به شیوه علمی و حساب شده، به شرح و توصیف آثار ادبی بپردازد و نقاط ضعف و قوت آن را مشخص سازد.

در این میان، او می‌تواند به ریشه‌یابی بپردازد، و منشأ طرح هر مسئله را، تا آنجا که در توان دارد، پیدا کند. درواقع، نقد ادبی، همچون وسیله‌ای است که زرگر با آن می‌تواند عیار طلا را مشخص سازد. از این رو، توصیه می‌شود فردی به این کار روی آورد که در پی منافع فردی نیست، و مغرضانه به مصاف متون ادبی نمی‌آید.

جدا از این، برخی نیز معتقدند: منتقد باید متن را برای مخاطب سهل و آسان کند، و کاری کند تا ابهامات و پیچیدگیهای متن، در نظر او، آسان بنماید.

ایرانیان، از دیرباز با مقوله نقد آشنا بوده‌اند. هر چند برداشتی متفاوت از این مقوله داشته‌اند. آنها نقد را تنها کشف نقایص و نقاط ضعف آثار می‌دانستند.

در عین حال که، همواره در پی آن بودند تا دریابند خالق یک اثر از چه کسی الهام گرفته، و به اصطلاح، دست او را رو کنند. در دوره باستان، در غرب نیز نقد عیب‌یابی و کشف نقایص کار بوده است. اما امروزه، دیدگاه بسیاری از منتقدین، نسبت به نقد ادبی، فرق کرده است. آنها دیگر نقد را صرفاً کشف معایب نمی‌دانند. آنها چنین اظهار می‌کنند که نقد باید به بررسی آثار ارزشمند بپردازد؛ و به طور کلی، آثار ضعیف، نباید مورد ارزیابی قرار گیرند. در این دیدگاه، تحلیلگر ادبیات، به تجزیه و تحلیل مشغول می‌گردد، و می‌کوشد تا مضامین نهفته در اثر را توضیح دهد، و آنچه را که از نظر خواننده پنهان مانده است، مطرح سازد. جدا از این، توقع

می‌گویند: هیچ نقدی قطعی و پایدار نیست، و برای یک بار، انجام نمی‌پذیرد. از این رو، توصیه می‌شود پس از هر دوره تکامل در ساختار اجتماع، فرهنگ و... آثار ادبی دوباره نقد و تحلیل شوند. این دیدگاه، درست در تقابل با دیدگاه ماتیوآرنولد قرار دارد، که معتقد بود می‌توان یک نقد حقیقی و ماندگار، به دور از تاریخ و گذشت زمان ارائه داد.

باید به این مسئله حیاتی توجه داشت که منتقد ادبی، چون همه انسانها، در بطن تاریخ قرار دارد، و نمی‌تواند جدا از آن باشد. نورثروپ فرای (Northrop Frye)، دیدگاه دیگری درباره نقد ادبی دارد. او معتقد است: نقد علمی کاملاً توصیفی و تشریحی است؛ و با تاریخ قابل قیاس است. او می‌گوید: نقد از ساختاری واضح و آشکار برخوردار است؛ و هدف واقعی نقد، همان شرح نظمی روشن در حوزه ادبیات است.

از سویی دیگر، ادوارد سعید، چنین اظهار می‌کند که متون ادبی، در بند مقتضیات زمان و مکان و حتی جامعه هستند. وی به صراحت می‌گوید: آنها در این جهان تولید می‌شوند، و از این جهان هستند. او همین مصداق را به منتقدین و خوانندگان آثار نسبت می‌دهد، و می‌گوید همه جزئی از این هستی هستیم، و نمی‌توان چیزی را فراسوی هستی متصور شد.

اما در باب تأثیر نقد ادبی بر روند تولید آثار و جریان فکری حاکم، سخنان ضد و نقیضی مطرح شده است. با بررسی تاریخ نقد ادبیات، مشخص می‌گردد که نقد ادبی، در جریان تولید آثار، نقش به‌سزایی ایفا کرده، و خود بانی به وجود آمدن حرکت‌های تازه و بدیع بوده است. بسیاری بر این اصل پافشاری می‌کنند که حضور منتقدین زبردست در کنار تولیدکنندگان آثار مکتوب ادبی، بسیار ضروری است. این افراد، مدعی‌اند که نقد، از دیرباز در جهت ارتقای سطح کیفی آثار و ایجاد تحول در فنون و صناعات ادبی وظیفه بزرگی داشته است. طبق نظر آنها، نویسندگان هر چقدر سرسخت باشند، باز هم در مسیر جریان و راهی می‌افتند که منتقدین به راه انداخته‌اند. از سویی دیگر، برخی دیگر، حضور منتقدین ادبی را در کنار مؤلفین، لازم و ضروری نمی‌دانند؛ و مدعی‌اند که منتقدین، همواره باعث می‌شوند تا در آنچه که باید تولید شود، اخلاص ایجاد گردد.

باید به این مسئله توجه داشت که انسان همواره از نقد شدن گریزان است؛ و چندان دوست ندارد که حساب و کتاب پس دهد. از این رو، طبیعی است که برخی نویسندگان، نسبت به منتقدین واکنش نشان داده، به راحتی پذیرای نقایص کار خود نباشند، و اصولاً هیچ ایده‌ای را نپذیرند. این افراد، هر گاه با موج مخالفی روبه‌رو می‌شوند، به سرعت واکنش تند نشان داده، آن را مغرضانه و دور از انصاف قلمداد می‌کنند.

البته باید به این نکته مهم توجه داشت که نقد باید از سر دلسوزی، و علم و آگاهی مطرح گردد؛ و نقد مغرضانه که میدان‌گاهی است برای برخی، تا با دیگران به تسویه حساب شخصی بپردازند، عملاً راه به جایی نمی‌برد. چرا که نویسنده، با اولین جمله درمی‌یابد

باید به این مسئله توجه داشت که انسان همواره از نقد شدن گریزان است؛ و چندان دوست ندارد که حساب و کتاب پس دهد. از این رو، طبیعی است که برخی نویسندگان، نسبت به منتقدین واکنش نشان داده، به راحتی پذیرای نقایص کار خود نباشند، و اصولاً هیچ ایده‌ای را نپذیرند. این افراد، هر گاه با موج مخالفی روبه‌رو می‌شوند، به سرعت واکنش تند نشان داده، آن را مغرضانه و دور از انصاف قلمداد می‌کنند.

که هدف و مقصودی دیگر در پس نقد نهفته است. از این رو، منتقد باید بر سر تک‌تک واژه‌هایی که به کار می‌برد تعمق کند، تا کلامش تأثیرگذار بوده، در افراد گوناگون - چه خواننده و نویسنده - تحول ایجاد کند.

در هر حال، اگر نقد نباشد، ارزش حقیقی آثار ادبی مشخص نمی‌گردد.

جدا از تمامی مسائل مطروحه، منتقدین به منظور تبیین آراء و اندیشه‌های نهفته در آثار، به شیوه‌های خاصی روی آوردند. چنان که بعدها، این شیوه‌ها، خود به اصولی منسجم تبدیل شد. به طور مثال، عده‌ای از منتقدین بر آن شدند تا ارزشهای معنوی و اخلاقی را، اصل فن نقدی بدانند. این افراد، هر اثر ادبی را که با مباحث اخلاقی همسو باشد را ارج می‌نهند، و هر آنچه را بر ضد اخلاق باشد، به باد انتقاد می‌گیرند. عده‌ای دیگر از منتقدین، به طرح مسائل اجتماعی پایبندند. و اصطلاحاً، شیوه نقد اجتماعی را می‌پسندند.

آنها همواره در ارتباط با نقش ادبیات در جامعه، و نوع ارتباط آنها، تحقیق می‌کنند. در این روش، تأثیرگذاری ادبیات بر جامعه، و برعکس آن، مورد توجه منتقد است.

گروهی دیگر از منتقدان، به اصول و مبانی روانشناسی توجه دارند، و به دنبال نقد روانشناختی هستند. آنها در هنگام نقد، در تلاش‌اند تا عوالم درونی و فعل و انفعالات ذهنی نویسنده را ارزیابی و مطرح کنند. از این رو، توجه به انگیزه‌ها، تأثیرپذیری نویسنده از محیط پیرامونش، ردیابی جریانهای سیال ذهن، واکنش نویسنده به رویدادهای حس برانگیز، مقدار حضور نویسنده در عالم خیال و... سرلوحه، کار منتقدانی است که پیرو نقد روانشناختی‌اند. عده‌ای هم هستند که در پی تاریخ و جریانهای تاریخی می‌گردند، و نقد تاریخی را پیش گرفته‌اند. آنها در ابتدا در پی کشف درستی اسناد و مدارک هستند. همچنین، در پی آن‌اند که دریابند کتابی که قرار است نقد کنند تا چه میزان تحریف یا بازنویسی شده است.

سال دوازدهم هیجری
شماره پنجم

آنها حتی در مواردی مجبور به تصحیح سندی می‌شوند؛ و چه بسا مجبور می‌شوند درباره دوره‌ای که نویسنده در آن می‌زیسته، تحقیق کنند، و ارتباط میان آن دوره و اثر خلق شده را مورد ارزیابی قرار دهند.

در این میان، روشهای دیگری هم مطرح است؛ همچون نقد اسطوره‌ای، نقد مارکسیستی، نقد نو، نقد ساختارگرایی، نقد فرمالیستی، نقد فمینیستی، نقد زبانشناختی و...

تمامی روشهای مطرح شده، می‌توانند مانند ابزاری قدرتمند، در اختیار منتقد قرار گیرند، تا چراییهای هر اثر را کشف، و طرح مسئله کند. بر این اساس، توصیه می‌شود که منتقدین، تنها به یک شیوه روی نیاورند، و خود را به طور کلی در یک حوزه، فعال نکنند. آن چنان که در گذشته و حال، همین حالت، متأسفانه، بسیار باب است. به گونه‌ای که هر منتقد، بیشتر دوست دارد خود را پیرو یک شیوه نقد معرفی کند. در صورتی که یک منتقد باید با تمامی شیوه‌های تحلیل متن آشنا باشد و با توجه به سبک و سیاق و ساختار و نوع اثر ادبی، از شیوه مناسب سود ببرد، و خود را به یک شیوه، محدود نکند.

به غیر از انواع شیوه‌ها و روشهای ذکر شده، برخی نقد ادبی را به دو گونه عمده نقد سنتی و نو، تقسیم می‌کنند. طبیعی است که در دوره معاصر، غالب منتقدین در پی تضعیف جایگاه نقد سنتی بوده، و بیشتر دوست داشته باشند خود را در گروه منتقدین پیرو نقد نو قرار دهند. این گرایش، خاصه در کشورهای غربی، به شدت دیده می‌شود.

پیشینه نقد سنتی، به دوره‌ای باز می‌گردد که سقراط و افلاطون (قرن پنجم) می‌زیستند. جالب این است که بدانیم: منتقدین آن دوران، بیش از همه، به شیوه نقد اخلاقی و معنوی پایبند بودند؛ و چنین معتقد بودند که ادبیات باید در خدمت فلسفه و مبانی اخلاقی و ارزشی باشد. جدا از این، منتقدین سنتی، در تحلیل آثار، ابتدا به زندگی فردی خالق اثر توجه می‌کنند، و بر آن‌اند که زندگی او را، موبه‌مو دنبال کنند؛ و رد پای آن را در میان آثار ادبی وی پیدا کرده، به ریشه‌یابی حوادث و رویدادهای مطرح شده در اثر بپردازند. آنها همچنین، به تاریخی که نویسنده در آن دوره می‌زیسته توجه می‌کنند، و متن را، با در نظر گرفتن تاریخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی... آن دوره خاص، مورد ارزیابی قرار می‌دهند.

در نقد نو، که در دوره معاصر مطرح است، منتقد تنها به متن فکر می‌کند؛ و دیگر در جستجوی کشف اندیشه و زندگی نویسنده نیست. او دیگر تمایل ندارد بدانند نویسنده در چه زمان و دوره‌ای زندگی می‌کرده، و تحت تأثیر چه محیطی، این اثر را خلق کرده است.

از نویسندگان و شاعرانی که نقد نو را مطرح ساختند و پیرو آن بودند، می‌توان به تی.اس. الیوت، ازرا پاوند، مک لیش و ای.ریچاردز اشاره داشت.

نقد نو، بعدها باز هم دچار تحول شد؛ و تحت تأثیر عقاید افرادی چون جان کرو و رنسام (John Crowe Ransom) قرار گرفت.

بر این اساس، عده‌ای، به گونه‌بندی نقد نو پرداخته، و چنین ادعا کرده‌اند که نقد نو، خود به دو گونه نقد قدیم و جدید تقسیم می‌شود.

این افراد، به طور کلی، چنین اظهار می‌کنند که بر آن‌اند احساس‌گرایی را از نقد خارج سازند، و پیش‌زمینه‌های تحقیق ادبی و تاریخی را به دیار فراموشی بسپارند. آنان همچنین، اساس کار خود را توجه به مسائل زبان می‌دانند. این در حالی است که بسیاری از منتقدین امروزی، از جنبه‌های مختلف، نقد نو را نپسندیده، و ایرادات عمده‌ای بر آن وارد ساخته‌اند. همچون هوف، که از منتقدین صاحب‌نام است؛ و می‌گوید: اگر ما به طور مثال در نیایم که میلتون قصد داشت به تقلید از تراژدیهای مرسوم کلاسیک یونان اثر خود را خلق کند، دیگر نمی‌توانیم به طور دقیق، رنجهای سامسون را در اثر او، درک و شناسایی و ارزیابی کنیم. لازم به ذکر است که نقد نو، در اواخر دهه ۱۹۵۰، رفته‌رفته هواداران خود را از دست داد.

با این اوصاف، نمی‌توان به درستی و دقت، درباره روند شکل‌گیری نقد قضاوت کرد. در این راستا، افرادی چون ادوارد سعید و نور تروپ فرای، بر آن بودند تا بر نقد تحلیلی بنویسند؛ و اصطلاحاً، نقد را نقد کنند. اما این افراد، در کار خود، آن چنان که توقع می‌رفت، موفق نبودند. آنها نمی‌توانند به درستی مدعی شوند کدام شیوه تحلیل درست بوده و کدام، عامل بازدارنده داشته است.

در پایان، مجدداً باید بر این مسئله تأکید ورزید که منتقد می‌بایست به تمامی شیوه‌های نقد آشنا باشد و آنها را به کار بندد. منتقد نباید اسیر تعصبات کورکورانه شود؛ و به طور مثال، خود را پیرو نقد مارکسیستی بداند، و حاضر نباشد از شیوه‌های متنوع نقد، سود برد. او همچنین، باید تاریخ نقد ادبی را به دقت مطالعه کرده باشد؛ و بداند در گذر زمان، چه دیدگاهها و نقطه‌نظراتی مطرح شده، و چه تأثیری در جامعه و تولید آثار ادبی داشته است. منتقد، در ضمن، باید بر مکاتب مطرح شده در این عرصه اشراف داشته باشد.

در عین حال که، باید مقوله مکان و دورانهای تاریخی مؤثر بر این جریان را فراموش نکند. به طور مثال، پیدایش جریان مدرنیسم در غرب بوده؛ و لاجرم، بسیاری از نحله‌های ادبی شکل گرفته در این ارتباط، در اثر وقوع حوادث تاریخی مهمی همچون وقوع دو جنگ جهانی دوم، انقلاب صنعتی، پیشرفت تکنولوژی، بروز کمونیسم و در پی آن جنگ سرد، بحرانهای اقتصادی غرب، بروز سرمایه‌داری و... قوام یافته است.

از این رو، منتقدین شرقی همچون منتقدین ایرانی، باید آگاهانه به استقبال آثار مکتوب ایرانی بروند. آنها باید بدانند که ایران، هیچ‌گاه دچار سرگستگی غرب نشد؛ و شرایط دیگری در کشور ما حاکم بوده است. پس، باید به دنبال عناصر بومی و محلی مختص به سرزمین خود باشند.

در این راستا، آنان باید در پی تدوین تاریخ نقد ادبی در ایران باشند؛ و با توجه به سیر حوادث تاریخی، سیاسی، اقتصادی و... به نقد آثار وطنی بپردازند.